

خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج*

علی بیات**

چکیده

پس از اینکه با حیلۀ عمرو بن عاص و به فرمان معاویه، قرآن‌ها در جنگ صفین بر سر نیزه‌ها رفت و سپاه عراق به حکمیت قرآن فرا خوانده شدند، اختلاف میان سپاه علی^(ع) آشکار گردید. کسانی که با طرح شعار «لا حکم الا لله» به مخالفت با طرح حکمیت برخاستند به سرعت به جریانی سیاسی - فکری به نام خوارج تبدیل شدند. هر چند در جنگ نهروان قریب به اتفاق آنان کشته شدند اما اصل جریان از میان نرفت و پس از شهادت علی^(ع) رشد و گسترش بیشتری یافت و موجد رخدادهای بیشتری طی سه قرن نخست هجری گردید. در این مقاله زمینه‌های شکل‌گیری و بر آمدن خوارج از سپاه عراق و نه شام و نیز درون‌مایه‌های سیاسی، فکری و نیز ماهیت اجتماعی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: تاریخ خلفای راشدین، تاریخ سیاسی اسلام، خوارج.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام» (فاز ۱) است که در پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاددانشگاهی و با حمایت مالی معاونت پژوهشی جهاد دانشگاهی اجرا شده است.
** استادیار دانشگاه تهران
abayat@ut.ac.ir

مقدمه

پس از فرمان معاویه در جنگ صفین که قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بالا رفت و از سپاه عراق که در آستانه پیروزی بود دعوت به حکمیت شد میان سپاه علی^(ع) اختلاف افتاد. امام و شماری از پیروان عقیدتی او چون مالک اشتر و سعید بن قیس و عمرو بن حمق خزاعی، آنرا نیرنگ معاویه دانستند و خواهان ادامه جنگ تا کسب پیروزی بودند (نصر بن مزاحم، ۶۶۶-۶۶۲، ۶۷۳). اما سران قبایل همچون اشعث بن قیس که بر قبایل حاضر در سپاه امام نفوذی فراوان داشتند و نیز گروهی از قرآء که رهبری فکری جامعه آن روز را دست داشتند با تمسک به ظاهر قرآن بر قبول حکمیت اصرار می‌ورزیدند. سرانجام رأی طرفداران قبول حکمیت غالب آمد و پیمان حکمیت نوشته شد مبنی بر آنکه دو داور بر اساس قرآن در اختلافات بین دو طرف داوری کنند. با وجود این، نه تنها اختلاف در سپاه امام علی^(ع) فرو ننشست که به تدریج ریشه‌دارتر و گسترده‌تر گردید. پس از بازگشت سپاه از صفین بود که آثار این اختلاف آشکار تر شد و دوازده هزار تن از آنان در روستای حرو را نزدیک کوفه گرد آمدند و درباره قبول حکمیت به مخالفت با آن حضرت برخاستند، اما سرانجام با گفت و گوی امام به کوفه در آمدند (طبری، ۱۱۰/۳). پس از اعلام رأی دو داور که هیچ انطباقی با آموزه‌های قرآنی نداشت، بار دیگر راه سرکشی و طغیان در پیش گرفتند اما در نهروان به سختی شکست خوردند و به روایتی جز نه تن از آنان زنده نماند. با وجود این، فکر خوارج از میان نرفت و میان قبایل عرب ساکن در بصره و کوفه گسترش یافت و موجب پیدایی فرق مهمی چون ازرقه، نجدات، ایاضیه، صفویه گردید (شهرستانی، ۱۱۵/۱) که هر کدام نقش مهمی در حوادث سیاسی تاریخ اسلام داشتند.

به طور کلی اهمیت خوارج در تاریخ سیاسی اسلام از جنبه سهم ایجابی و عملی آنان نیست، بلکه از حیث سهم سلبی و مواضع افراطی آنان در نفی حکومت است زیرا، آنان به لحاظ دیدگاه‌های خاصی که داشتند نتوانستند جای در خوری را در تاریخ سیاسی اسلام به مفهوم حکومتی به خود اختصاص دهند. اما از آن رو که اندیشه‌ای سیاسی را طرح کردند و در بسط و تکامل مباحث کلامی سهم غیرقابل انکاری، لاقلاً

طی سه قرن اول هجری داشتند، حائز اهمیت هستند. پیش از ورود به بحث اصلی تذکر این نکته ضروری است که تحقیق درباره اندیشه سیاسی خوارج با مشکلاتی اساسی مواجه است. مهمترین این مشکلات عبارت است از کمبود مآخذ دست اول، خصوصاً ماخذی که توسط خود آنان نوشته شده باشد و نه از جانب مخالفان زیرا، هر مورخ غیرخارجی به طور قطع نمی‌توانست مخالفت و تضاد سیاسی - فکری خود و حکومت و جامعه را با خوارج در روایات و نوشته‌هایش نادیده گیرد. این مشکل که ظاهراً لاینحل می‌نماید پژوهشگر را وامی‌دارد تا بر اساس همین مآخذ موجود به بررسی و تحقیق درباره خوارج بپردازد.

خاستگاه سیاسی - فکری خوارج

تبیین خاستگاه سیاسی - فکری خوارج از مسائل مهم تحقیق درباره آنان است که به‌رغم تمامی گفته‌ها و نوشته‌ها همچنان مهم باقی مانده است. برای زدودن این ابهام نیاز است تا خاستگاه و ماهیت اجتماعی آنان نیز مورد تأمل قرار گیرد. در خصوص خاستگاه سیاسی - فکری خوارج چهار فرضیه زیر قابل طرح و بررسی است. اول: متأثر از آموزه‌های اسلامی مندرج در قرآن و سنت پیامبر^(ص) بودند و قراء نقش عمده‌ای در پیدایی آن داشتند. دوم: از حیث مبانی سیاسی - فکری متأثر از تفکر و فرهنگ عرب پیش از اسلام بودند که بر اصالت جمعی و نه فردی استوار بود. سوم: متأثر از افکار و اندیشه‌های اصیل اسلامی نبودند بلکه وامدار سنت سیاسی - فکری بیگانه همچون دولت ساسانی و مزدکی بودند و چنین تأثیری از طریق اعرابی که از قرن‌ها پیش در کرانه‌های دو رود دجله و فرات و نیز کرانه‌های غربی و جنوبی حوزه خلیج فارس و تحت سلطه فکری - سیاسی دولت ساسانی می‌زیستند به دوره اسلامی نفوذ کرده بود. چهارم: ریشه و مبانی پیدایی سیاسی - فکری خوارج آمیزه و التقاطی از سه فرضیه پیش گفته بود.

در خصوص فرضیه‌ی نخست که خاستگاه فکری - سیاسی خوارج در فرآیند درونی سیاسی - فکری جامعه اسلامی دیده می‌شود به حدیثی از رسول خدا^(ص) استناد شده

است که ظهور چنین جریانی در جامعه اسلامی را پیش‌گویی کرده بود. حدیث این است که پیامبر^(ص) پس از تقسیم غنایم غزوه حنین و اعتراض ذوالخویصره تمیمی فرمود: «او را انصار و نظایر دیگری هم خواهد بود که هر یک از شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها ناچیز خواهد شمرد؛ چنان آهسته قرآن می‌خوانند که گویی صدای آنها از استخوان‌های ترقوه‌شان فراتر نمی‌رود؛ با وجود این چنان از دین بیرون می‌روند (یمرقون من الدین) که تیر از هدف، و تیرانداز نگاه می‌کند و می‌بیند نه از پر تیر و نه از پیکان آن و نه از دنباله آن اثری نیست و ...» (واقعی، ۹۴۸/۳).

در سخنان علی^(ع) نیز به عبارتی بر می‌خوریم که مؤید همین فرضیه است. آن حضرت به یاران خود فرمود: «لا تقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادر که» [یعنی معاویه و اصحابه]. پس از من خوارج را مکشید، چه آن که به طلب حق در آید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیاید [معاویه و اصحاب او مقصود است]. (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۱). به مناسبتی دیگر که آن حضرت به احتجاج با دو تن از خوارج به نامهای زرعه بن البرج‌الطائی و حرقوص بن زهیرالسعدی پرداخت در پاسخ به حرقوص که از او خواست از گناه خود در تحکیم توبه کند فرمود: آن گناه نبود بلکه نتیجه سست رأیی و ناپایداری در عمل بود که پیش از این به شما پیامدهای آن را یادآور شدم و شما را از آن نهی کردم (طبری، ۱۱۴/۳).

از مطالب فوق می‌توان چنین استنباط کرد که خوارج در طلب حق بودند اما به سبب آنکه از حیث موقعیت فرهنگی و سیاسی گروهی نو خاسته بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنان در زمره صحابه جای نداشتند، از عمق تعالیم قرآن و نیز سنت رسول خدا^(ص) بی‌خبر بودند. از این رو با وجود تمسک به قرآن از ظن و گمان خود پیروی و در نتیجه از معیارها و مبانی دینی و حتی اصول عقلانی تجاوز کردند و فهم دینی مبتنی بر ظن خود را مبنای همه جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های فکری و سیاسی قرار دادند و سرسختانه بر آن اصرار و پافشاری کردند (ولهاوزن، ۳۹۳۲). روایتی از طبری (۱۰۱/۳) نیز که آنان را فرقه‌ای برآمده از طبقه قراء می‌داند فرضیه فوق را تأیید می‌کند، اما پرسشی که همچنان بی‌پاسخ می‌ماند این است که اندیشه نفی حکومت و حکمیت در

جامعه بشری و دعوت به اصل شورا یا رأی همگانی در اداره امور جامعه بدون آنکه در شخصیت فردی یا در خاندان و یا قبیله‌ای خاص نهادینه و تثبیت گردد چگونه و از کجا در ذهن آنان جوانه زد و آیا اساساً کسب رضایت آراء همه امت امکان‌پذیر است؟ آیا چنین اندیشه‌ای بدون سابقه قبلی در ذهن آنان ریشه گرفت یا آنکه برگرفته از تجربه‌های فکری - سیاسی گذشتگان بود؟

بنابر فرضیه دوم، برخی از پژوهشگران، اندیشه سیاسی خوارج را متأثر از تفکر و فرهنگ سیاسی - اجتماعی قبیله‌ای و خصوصاً بدوی عرب پیش از اسلام می‌دانند. وات، تفکر اجتماعی خوارج را با تفکر عرب پیش از اسلام در ارتباط و پیوند نزدیک می‌بیند و معتقد است آنان با تعبیر امروزیین دارای سنت‌های دموکراتیک قبیله‌ای یعنی حقوق برابر برای مردان بالغ بودند (نک: قادری، ۱۷۸). برونو نیز خوارج را از قبایل گوناگون عرب و از بدویان می‌داند (ر.ک: ولهاوزن، ۳۲؛ اشپولر، ۳۰۳/۱). اما به نوشته ولهاوزن، برونو نشان نمی‌دهد و اثبات نمی‌کند که چگونه خوارج همگی از اعراب خالص بدوی بودند. حال آنکه واقعیت‌های تاریخی خلاف این را بیان می‌دارد و رأی او تا آنجا به صواب نزدیک است که بگوید خوارج از میان قریش و بنی ثقیف و انصار بر نخاستند، بلکه وابسته به قبایل کم‌اهمیتی از حیث سیاسی بودند که خصوصاً پس از جنگ‌های رده به اسلام گرویدند (همو، ۳۳). علاوه بر دیدگاه ولهاوزن، مشکل بتوان وجه تشابه کامل و عمیقی میان دیدگاه سیاسی خوارج که منکر حکومت و حاکمی تعیین شده از سوی امت بودند، با تفکر و سنت‌های سیاسی قبیله‌ای عرب پیش از اسلام که بر محور اشرافیت و گزینش شیخ قبیله استوار بود به دست آورد.

اما سومین فرضیه بر آن است که اندیشه سیاسی خوارج وامدار سنت‌های فرهنگی، سیاسی - فکری خارج از اسلام و قوم عرب بود. حال اگر چنین وام‌گیری صحت داشته باشد باید میزان و نیز راه‌های تاثیر آن بررسی و شناخته شود. آنچه بدیهی است اینکه خوارج نه از میان گروه‌های مسلمان نخستین یعنی مهاجران و انصار برخاستند و نه وابسته به قبایل عرب ساکن در منطقه مرکزی جزیره‌العرب و نواحی هم‌مرز با شام بودند. آنان عمدتاً به قبایل عرب ساکن در اطراف حیره و کرانه‌های رود فرات و به طور

کلی مناطق همجوار با دولت ساسانی یا سرزمین‌های تحت استیلاء آن دولت وابسته بودند. رهبران اولیه خوارج نیز نه از نسل صحابه پیامبر^(ص) بودند و نه از نسل تابعان و قاریان برجسته و شناخته شده، بلکه از دو قبیله بزرگ بکر بن وائل و بنی تمیم ساکن در مجاورت مرزهای دولت ساسانی و یا داخل قلمرو آن بودند. حال میزان ارتباط و وابستگی سیاسی قبایل عرب به دولت ساسانی و میزان آشنایی و تأثیرپذیری آنان از فرهنگ، دین و آیین‌های ایرانی می‌تواند زمینه بحث را هر چه بیشتر روشن سازد.

به نوشته طبری، اردشیر بن بابک بنیان‌گذار دولت ساسانی، سرزمین و شهرهای بین‌النهرین، کرانه‌های غربی خلیج فارس، بحرین و قبایل ساکن در آنها همچون اُزد و تنوخ را به اطاعت خود در آورد (تاریخ، ۳۶۰/۱). شاپور اول نیز (۲۴۱-۲۷۲م) دسته‌ای از اعراب قبیله‌های تغلب، عبدالقیس و بکر بن وائل را در کرمان، توج و اهواز اسکان داده و دیار مضر و ربیع (در شمال بین‌النهرین) را تحت نفوذ خود در آورده بود (همو، ۱/ ۴۰۲). شاپور ذوالاکتاف نیز از خلیج فارس عبور کرد و کرانه‌های جنوبی آن: بحرین، هجر، یمامه و پس از آن دیار بکر و تغلب، حد فاصل سرزمین ایران و روم در شام را مورد تاخت و تاز قرار داد و پس از کشتار قبایل تمیم، بکر بن وایل و عبدالقیس بر آنان مسلط شد (همو، ۳۹۹/۱-۴۰۰). حیره نیز که به مثابه دروازه‌ای بین قلمرو دولت ساسانی و قبایل بادیه نشین عرب بود و مدت‌ها به دست آل‌نصر و بعد آل‌لخم اداره می‌شد خراجگزار و دست‌نشانده دولت ساسانی به شمار می‌رفت (همو، ۳۶۹/۱-۳۷۰).

ارتباط و مناسبات فوق میان عرب و دولت مقتدر ساسانی هرگز نمی‌توانست بدون تأثیر برای اعراب - و به میزان اندکی برای ایران - باشد. جدای از امتیازات و منافع اقتصادی که نصیب این قبایل می‌شد، بیشترین تأثیرپذیری را قبایل عرب از فرهنگ و تمدن ایرانی داشتند. خصوصاً آنکه اعراب با خلاء فکری و سیاسی مواجه بودند. از این رو دین زرتشتی میان بنی تمیم رواج یافت. ابن قتیبه ضمن تصریح به این موضوع، نام تنی چند از پیروان آن را میان بنی تمیم نام می‌برد که عبارتند از: زراره بن عدس تمیمی و فرزندش حاجب بن زراره، اقرع بن حابس و ابو سود جدّ و کعب بن حسان (المعارف، ۶۲۱). ابن رسته (ص ۱۹۴) نیز به رواج مجوسیت میان تمیم و زندقه میان قریش تصریح دارد.

جز رواج دین زرتشتی میان اعراب، طبق روایات تاریخی گاه پادشاهان ساسانی به مقتضای موقعیت و منافع سیاسی خود، اعراب و خصوصاً امرای دولت دست نشانده حیره را مجبور به پذیرش آیینهای ایرانی می‌کردند. مشهورترین این روایات به دوره پادشاهی قباد اول (۴۸۸-۵۳۱م) مربوط است. او که به آیین مزدکی گرویده بود و شاید از این طریق و با این سیاست می‌خواست از نفوذ و سلطه قدرتمندانه روحانیان زرتشتی در دربار بکاهد، سیاست تغییر کیش اجباری را اتخاذ کرد. او حتی مندرین ماءالسماء امیر حیره را بر آن داشت آیین جدید (مزدکی) را بپذیرد. اما منذر زیر بار نرفت و قباد بر او خشم گرفت و وی را عزل کرد و حارث بن عمرو کندی دامادش را به جای وی بر گماشت. اما دیری نگذشت که اوضاع دگرگون شد و قباد مرد و پسرش خسرو انوشیروان به پادشاهی رسید. او که با مزدک و مزدکیان مخالف بود به کشتار آنان پرداخت (طبری، ۴۱۷/۱).

هر چند در خبر فوق به سرپیچی امیر لخمی دولت حیره تصریح شده است اما در پی آن حقایقی نهفته که شایان توجه است؛ و آن اینکه اگر سرپاز زدن منذر از پذیرش آیین مزدکی سبب خشم قباد و برکناری او شده باشد پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که به احتمال قوی جانشین او، حارث بن عمرو کندی جهت کسب قدرت و حکومت بر حیره رضایت قباد را با پذیرش آیین مزدکی به دست آورده باشد و اگر جز این باشد عزل منذر و صرفاً برگماشتن حارث به جای او نمی‌توانست وافی به مقصود قباد باشد. از دیگر مورخان مسلمان، مقدسی (۴/۳۱) نیز به صراحت به رواج آیین مزدکی و مجوسیت میان بنی تمیم اشاره کرده است.

به نوشته هشام کلبی (ص ۱۵۶) مجوسیت میان بنی تمیم رواج داشت و هلال تمیمی در بحرین و اقرع بن حابس مجاشعی و سخت بن عبدالله تمیمی و ابو اسود جد وکیع بن ابی سود و زراره بن عدی پدر حاجب بن زراره را از مجوسیان نام برده است. جز این او به رواج زندقه‌گری میان قریش تصریح کرده است و عقبه بن ابی معیط و ابی خلف و نضر بن حارث و منبه و نبیه فرزندان حجاج و عاص بن وائل و ولید بن مغیره را از زنداقه برشمرده است؛ و از قول مجاهد نقل می‌کند که گفت: به ابن عباس گفتم از کجا

به زندقه دست یافتند؟ گفت: از حیره به لحاظ سفرهای تجاری‌شان و دیدار و آمیزش با مسیحیان آنجا.

این بکری اندلسی (۴۳۵/۱) نیز گزارش ارزشمندی را در رواج دین زرتشت و مجوسی‌گری میان قبایل عرب به دست می‌دهد. به نوشته او در حره اُشجع محلی میان مکه و مدینه بعضی از طوایف عرب به تقلید و تأسی از زرتشتیان آتشی را برافروخته بودند و آن را پرستش می‌کردند تا آنکه خالدبن سنان از بنی عبس آن را خاموش کرد. با این همه، اخبار و گزارش‌ها در خصوص گسترش و نفوذ عقاید، اندیشه‌ها و سنت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی میان اعراب اندک و محدود است، اما بر اساس همین اخبار اندک، می‌توان اعتقاد اعراب را به پاره‌ای از دین‌ها و آیین‌های ایرانی خصوصاً زرتشتی و مزدکی و آشنایی با فرهنگ ایرانی را مسلم دانست.

بنابر آنچه گذشت در می‌یابیم که: اولاً جریان فکری - سیاسی خوارج از حیث تاریخی در بستر تاریخ اسلام نمودار شد. ثانیاً این جریان نخستین بار میان قبایل عرب ساکن در منطقه عراق در دو شهر کوفه و بصره یعنی بکر بن وائل و بنی تمیم پدید آمد و بعد به داخل جزیره‌العرب خصوصاً مناطق شرقی و شمال شرقی امتداد یافت. مطالب فوق ذهن ما را به طرح این پرسش رهنمون می‌سازد که چرا چنین فکر و اندیشه سیاسی میان قبایل عرب ساکن در شام و یا مناطق مرزی میان جزیره‌العرب و شام آشکار نشد؟ و اساساً چرا پس از بالا رفتن قرآن‌ها بر سرنیزه‌ها سپاه عراق برانگیخته شد و شعار لا حکم الا لله سر داد نه سپاه شام؟

جهت ارائه پاسخی منطقی باید پیشینه فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعراب ساکن در حوزه عراق پیش از اسلام، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد زیرا، مسلم است که بروز چنین واکنشی میان سپاه عراق و برعکس عدم بروز چنین واکنشی در سپاه شام را نمی‌توان معلول و مولود تصادف انگاشت. به طور قطع باید زمینه مساعدی در پیشینه فکری و سیاسی و اجتماعی قبایل ساکن حوزه عراق بوده باشد که منجر به پیدایی چنین اندیشه‌ای میان آنان شود.

اگر از منظر تاریخی به موضوع نظر افکنیم در خواهیم یافت که خلأ فکری - سیاسی

اعراب ساکن در منطقه مرکزی جزیره‌العرب (حجاز) با ظهور اسلام پاسخ داده شد. اما همچنانکه پیش از این گفته شد خلأ سیاسی - فکری قبایل عرب ساکن کرانه‌های فرات و منطقه حیره و بعضی مناطق جنوبی ایران و ساکن در کرانه‌های حوزه شرقی جزیره‌العرب که در ارتباط و داد و ستد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با ایران و فرهنگ ایرانی بودند نه با تعالیم اسلام که در حجاز بر آمده و رواج یافته بود بلکه با پاره‌ای از آموزه‌های فکری و دینی و سیاسی و فرهنگی ایرانی پاسخ داده شده باشد. بر این اساس می‌توان اختلافات و تفاوت‌های ماهوی فکری - سیاسی و اجتماعی میان قبایل ساکن در قلمرو دولت ساسانی با قبایل ساکن مناطق مرکزی و شمالی جزیره‌العرب را درک کرد. در حقیقت قبایل عرب ساکن در قلمرو دولت ساسانی از سویی آشنایی و پیوند عمیقی با اسلام نداشتند و از دیگر سو تا اندازه زیادی به حوزه فکری، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قوم ایرانی عصر ساسانی وابسته بودند؛ و این عامل اساسی بود که سبب شد این قبایل پس از گسترش قلمرو فکری، سیاسی و اجتماعی اسلام به سوی شرق و ایران در صدد برآیند تا جایگاه فکری، سیاسی و اجتماعی در خور و شایسته‌ای را برای خود در شرایط نوین پس از فتوحات دست و پا کنند. اما مشکل اساسی آنان این بود که اصول و مبانی و ارزش‌های اسلامی را مطابق قرآن و سنت رسول^(ع) نمی‌شناختند. از این رو آنان هر چند در ترکیب جامعه اسلامی جای گرفتند و در گام نخست به فراگیری قرآن و سنت پیامبر^(ص) از صحابه پرداختند به دلیل ضعف ریشه‌های بنیادی در فهم اسلام، خواسته یا ناخواسته به برداشت‌ها و تفاسیر ظنی و شخصی از قرآن و سنت رسول^(ع) در راستای منافع قبیله‌ای روی آوردند. رأی و تفسیری که از حس رقابت قبیله‌ای آنان در برابر قبایل قدرتمند و صاحب نفوذی همچون قریش مایه می‌گرفت؛ قریشی که به لحاظ سابقه تاریخی پیش از اسلام و شخصیت قریشی پیامبر^(ع) و نخستین ایمان آورندگان یعنی مهاجران، مسند خلافت و حق حکومت را به انحصار خود در آورده بود. و نیز رأی و تفسیری که از بعضی اصول فکری، سیاسی و اجتماعی آیین‌های ایرانی خصوصاً مزدکی ناشی می‌شد. چون اصل اشتراک و برابری افراد جامعه در بهره‌گیری از امکانات که در حقیقت واکنشی انقلابی در برابر نظام طبقاتی و تبعیض‌آمیز عصر

ساسانی بود. نظامی که در آن طبقات خاندان شاهی و اشراف از بیشترین امتیازات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند و اکثریت افراد که قاعده زیرین جامعه را تشکیل می‌دادند از حداقل امتیازات و امکانات بهره‌مند بودند. بنابراین اگر بتوان مبنای روشنی برای خاستگاه فکری و سیاسی خوارج نشان داد می‌توان گفت اصل اشتراکی آیین مزدکی که توده مردم را بر ضد انحصارطلبی خاندان شاهی و اشراف جامعه ساسانی تحریک و به قیام وا می‌داشت با آمیزه‌ای از مفاهیم اسلامی در قالب نظام اجتماعی و سیاسی عرب، نطفه و جوهره اصلی فکر و اندیشه سیاسی خوارج را تشکیل می‌داد و نه صرفاً اعتقادات گروهی از عناصر اجتماعی مسلمان چون قراء، همچنانکه طبری (۱۰۱/۳) و دینوری (ص، ۱۹۱) روایت کرده‌اند و ولهاوزن استنباط کرده و یا سنت‌های دموکراتیک قبیلگی که وات پنداشته است. (ر. ک: بخش‌های پیشین مقاله). در حقیقت با پذیرش و تمسک به اصل اشتراکی آیین مزدک بود که خوارج نه صرفاً در برابر علی^(ع) و مشروعیت و حقانیت خلافت وی، بلکه در برابر حاکمیت قریش در اشکال گوناگون آن، خواه حکومت علی^(ع) که خود مردی از قریش بود و خوارج به چشم فردی قریشی به او می‌نگریستند و خواه خلافت امویان و یا عباسیان که قریشی بودند موضع مخالفت و دشمنی اتخاذ کردند و با طرح شعار لا حکم الا لله در حقیقت اصل قریشی بودن خلافت را زیر سؤال بردند و با این بیان خواهان آن بودند که دیگر قبایل عرب هم علی‌السویه در امر حکومت و خلافت مشارکت داشته باشند.

نقش و جایگاهی هم که زنان در اندیشه و دیدگاه اعتقادی - سیاسی و اجتماعی خوارج داشتند نشانه دیگری است از تاثیر پذیری قبایل ساکن در قلمرو یا مجاورت دولت ساسانی. آنان خصوصاً فرقه افراطی ازارقه، زنان را در حکم وجوب هجرت و خروج مستثنی نمی‌شمردند و در دارالهجره‌های آنان شمار زنان کم نبود (اشعری، ۲۶۲/۱). منشأ چنین دیدگاهی را می‌توان هم در آموزه‌های آیین مزدکی یافت و هم در ساختار سیاسی دولت ساسانی که پس از ضعف و آشوب مستولی بر دربار، شاهزادگانی همچون پوران دخت بر اریکه شاهی نشست. بنابراین قرار گرفتن زنان در کانون امور سیاسی در جنبش مزدکیان و دولت ساسانی چنان بر ذهن قبایل مذکور اثر گذاشت که نخستین

پیامبر دروغین زن میان بنی تمیم ظهور کرد. و از این رو بود که در دارالهجریه‌های خوارج و در قیام‌های آنان به حضور فعال و مؤثر برخی زنان بر می‌خوریم.

به هر حال اسناد و مدارک معتبر و دست اول، که بتوان با دقت ریشه‌ها و خاستگاه فکری - سیاسی خوارج را روشن ساخت اندک است؛ اما از آنچه به اجمال گذشت می‌توان نتیجه گرفت که فرضیه چهارم به صواب نزدیک‌تر است و آن اینکه خوارج متأثر از پاره‌ای از اصول فکری و سیاسی آیین‌های ایرانی خصوصاً مزدکی بودند که پس از ظهور و گسترش اسلام به مناطق خارج از جزیره‌العرب، اصول فکری و سیاسی برگرفته از قوم ایرانی را با تفکر و فرهنگ قبیله‌ای خود از سوی و مفاهیم اسلامی از سوی دیگر در هم آمیخته و معجونی شگفت و پیچیده از اندیشه سیاسی را عرضه کردند که جز ایجاد بحران و تموج فکری، سیاسی و اجتماعی در تاریخ اسلام عملاً کاری از پیش نبردند هر چند، از حیث نظری و در عرصه مجادلات و مناظرات کلامی، پرسشها و مسائل بسیاری را دامن زدند که به رشد و تعمیق اندیشه‌های کلامی انجامید.

در ادامه مقاله جهت روشن‌تر شدن موضع خاستگاه سیاسی - فکری خوارج به ماهیت اجتماعی آنان می‌پردازیم تا بتوان تصویر روشن‌تری از این جریان فکری و سیاسی به دست داد.

ماهیت اجتماعی خوارج

بررسی ماهیت اجتماعی خوارج نیز به نوبه خود می‌تواند پرتوی از روشنایی بر موضوع بیفکند. زیرا به طور کلی جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی - فکری نمی‌تواند بی‌ارتباط با ماهیت اجتماعی باشد. اگر این سخن واقع‌بینانه را بپذیریم که هر گروه و طبقه اجتماعی انگیزه‌ها، روحیات، خواسته‌ها و جهت‌گیری‌های خاصی در همه ابعاد و زمینه‌ها دارد، نمی‌توانیم خوارج را از این قاعده مستثنا کنیم. حال پرسش این است که جایگاه اجتماعی خوارج کدام بود؟ و بذر سیاسی - فکری آنان، میان کدام یک از قبایل مجال رشد و گسترش می‌یافت.

برونو پیشگامان این نهضت را اعراب بدوی دانسته است. اما همچنان که ولهاوزن

نشان داده است چنین نظریه‌ای کمتر با احساسات قومی اعراب بدوی سازگاری دارد (ر. ک. ولهاوزن، ۳۳) زیرا، عرب بدوی از حیث اجتماعی به شدت پایبند هویت و وابستگی قبیله‌ای خویش است و در حفظ نسب قبیله‌ای خود تلاش مجدانه دارد. به نوشته ولهاوزن بعید است بدویان اصیل و خالص به چنین فعالیت‌های دینی - سیاسی بپردازند. گذشته از آن هر گاه خوارج پس از جنگ و درگیری می‌گریختند به بیابان‌های جزیره‌العرب پناه نمی‌جستند بلکه به سرزمین‌های غیر عربی مانند دشت جوخی در کناره دجله و اهواز و مدین و فارس می‌گریختند (ر. ک. همان، ۳۳-۳۴). این همه دلیل آن است که خوارج از بدویان نبودند.

برخلاف برونو، ولهاوزن هسته اولیه خوارج را بر آمده و شکل یافته از ساکنان دو شهر نوبنیاد کوفه و بصره خصوصاً طبقه قراء ساکن این دو شهر می‌داند (ر. ک. همان، ۳۶). او با تأکید بر این مطلب یادآور می‌شود که قراء از قبیله و طیف معینی تشکیل نمی‌شدند و تمایلات و جهت‌گیری‌های گوناگونی میان آنان دیده می‌شد. مثلاً کسانی چون قیس بن سعد، هاشم بن عتبه، عبدالله ابن بدیل، عبدالله بن مسعود، ابوموسی اشعری، همه صحابه پیامبر^(ص)، مالک اشتر، مسعربن فدکی تمیمی و زید بن حسین طائی از تابعین نیز، از قراء به حساب می‌آیند (ر. ک. همان، ۳۵-۳۷). با وجود این، شخصیت‌های مذکور هیچ کدام در زمره خوارج نبودند و این خود نظر ولهاوزن را با تردید و نقد جدی مواجه می‌سازد.

او همچنین بر این معنا تأکید می‌کند که آغاز شورش و مخالفت در اسلام با قیام بر ضد عثمان آغاز گردید. قیامی که در راه خدا و بر ضد خلیفه، به قصد حق و عدل و بر ضد فساد و ظلم حاکم رخ نمود. اما مخالفت‌ها و اعتراضاتی که نخستین بار آشکار گردید تنها در برابر عثمان نبود بلکه بر ضد هر حاکمی بود که در راه حق گام بر ندارد. از این رو آنان همین دعاوی را پس از قتل عثمان بر ضد علی^(ع) به کار گرفتند و بدین‌سان از شیعه کناره گرفتند و خارجی شدند (ر. ک. همان، ۳۹). مفهوم این سخنان آن است که خوارج از حیث ماهیت اجتماعی همان طبقه قراء بودند که در بستر جامعه و تاریخ اسلامی نمودار شده بودند. جعفری نیز کم و بیش دیدگاه ولهاوزن را با

اختلافاتی چند در اثر خویش مطرح ساخته است و نیاز چندانی به تکرار آن نیست (جعفری، ۱۴۹).

با توجه به تحولات و دگرگونی‌های عمیق و گسترده‌ای که در پس از ظهور اسلام خصوصاً در نظام اجتماعی جامعه عرب و در دیگر حوزه‌های اجتماعی و جوامع دست‌نشانده قلمرو سیاسی و اجتماعی اسلام و مسلمین پدید آمد، مطالعه و بررسی عمیق و همه‌جانبه در نظام اجتماعی تاریخ صدر اسلام و حتی قرون بعد ضروری می‌نماید و متأسفانه تاکنون کاری مستقل و جدی در این باره انجام نشده است اما آنچه به اجمال می‌توان گفت اینک:

اولاً نخستین مرحله از پیدایش نظام اجتماعی اسلام که صحابه اعم از مهاجر و انصار ماده اصلی آن را تشکیل می‌دادند تا سال هشتم هجری محدود به مدینه و مناطق اطراف آن بود. تنها پس از فتح مکه بود که عملاً دیگر مناطق جزیره‌العرب خواه ناخواه اسلام را پذیرا شدند و در نظام اجتماعی آن جای گرفتند.

ثانیاً ویژگی بارز نخستین جامعه اسلامی که تحت نظارت و رهبری رسول خدا^(ص) شکل یافته و پدید آمد، این بود که صحابه به درجات مختلف علماً و عملاً با مضامین و مفاهیم کلی آیات قرآن و سنت رسول آشنایی داشتند زیرا، خود عناصر اصلی تشکیل دهنده جامعه اسلامی بودند و از این رو جایگاه ویژه‌ای در تاریخ اجتماعی صدر اسلام داشتند.

ثالثاً پس از رحلت رسول خدا^(ص) و گسترش اسلام به مناطق و حوزه‌های خارج از جزیره‌العرب، جامعه اسلامی هم از حیث ساختار بیرونی و هم از حیث ماهیت درونی، آهنگ پرشتابی در جهت تغییر و تحول پیدا کرد. از حیث ساختار بیرونی، جامعه اسلامی دیگر محدود به مدینه و یا جزیره‌العرب با خصلت عربی نبود. بلکه در پی فتوحات، عناصر قومی تازه‌ای با پیشینه‌های گوناگون تاریخی، فکری، فرهنگی و اجتماعی تحت عناوین ذمی، موالی و غلام و برده و کنیز در آن جای گرفتند. عناصری که از حیث شمار و تعداد بر اعراب فزونی داشتند. از حیث ماهیت درونی نیز این مرحله از تاریخ حیات اجتماعی اسلام که می‌توان از آن به مرحله بسط و گسترش نظام اجتماعی اسلام یاد کرد با مرحله پیشین که مرحله تکوین و پیدایش آن بود تفاوت‌ها و

اختلافات نمایانی داشت. در این مرحله عنصر غالب را نه از جنبه سیاسی بلکه از جنبه اجتماعی تابعین، موالی، ذمیها و غلامان و بردگان و کنیزان و به طور کلی عناصر قومی مسلمان یا غیرمسلمان عرب تشکیل می‌دادند. تفاوت آشکار این گروه‌ها با صحابه که سنگ بنای نظام اجتماعی اسلام بشمار می‌رفتند آن بود که همه چون صحابه، سابقه آشنایی با تعالیم اسلام را نداشتند. همین امر یعنی سطحی‌نگری غالب این گروه‌ها نسبت به تعالیم اسلام از سویی و وابستگی‌های خاصی که هر کدام به پیشینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی خود داشتند سبب پدیدار شدن فرآیند خاصی در حیات اجتماعی اسلام و در تنوع و تضارب آراء سیاسی و فکری می‌شد.

رابعاً آمیزش و آمیختگی میان این عناصر و گروه‌های قومی گوناگون، پیدایی اوضاع و شرایط نوین اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد که در دو شهر نو بنیاد اسلامی کوفه و بصره نمایان شد. مهمترین ویژگی اوضاع نوین اجتماعی پدید آمده در دو شهر مذکور آن بود که در نتیجه زندگی کم و بیش مسالمت‌آمیز عناصر گوناگون قومی با عقاید و مذاهب و فرهنگ‌های مختلف، به تدریج جامعه‌ای با خصلت‌ها و ارزش‌های انسانی - اسلامی پدید آمد. و این بدان معنی است که با آمیزش این عناصر در کنار یکدیگر نوعی پیوند اجتماعی بر اساس اصول و مبانی مشترک حیات انسانی برقرار شد. از این رو در تحولات سیاسی صدر اسلام خصوصاً پس از به خلافت رسیدن علی^(ع)، این عناصر گوناگون قومی را گاه در صف و جبهه واحدی می‌بینیم. مثلاً موالی ایرانی ساکن کوفه و به طور کلی حوزه عراق به طور گسترده در سپاه مختار جای گرفتند (دینوری، ۲۸۸). و یا آنچه به موضوع این نوشتار مربوط است اینکه جمعی از افراد و شخصیت‌های هم فکر از چند قبیله عرب و در گام بعدی از اقوام مختلف همچون طبقه موالی خصوصاً موالی ایرانی تبار در جبهه خوارج در آمدند. گرچه هر یک از این افراد و گروه‌های قومی که به جریان فکری - سیاسی خوارج پیوستند دارای انگیزه‌ها و اهداف خاصی بودند و سرانجام هم از یکدیگر جدا شدند اما مطلب مهم آن است که چگونه یک فکر و اندیشه واحد سیاسی توانست این گونه میان عناصر گوناگون قومی و فرهنگی و اجتماعی وحدت عمل و رویه ایجاد کند و منافع و سرنوشت آنان را به هم گره زند.

در مهمترین تحول اجتماعی تاریخ صدر اسلام با کاهش روز افزون شمار صحابه به سبب شهادت آنان در فتوحات و یا مرگ طبیعی و یا انزوا و کناره‌گیری سیاسی از امور، به تدریج نسلی جدید به نام تابعین جایگزین آنان شد که عملاً از دهه هفتم هجری به بعد اداره امور سیاسی جهان اسلام را در دست گرفت. پس از قراء صحابی، قراء تابعی در وقایع تاریخ اسلام سهم مهمی ایفا کردند. به طور کلی همین طبقه قراء بودند که مورخین و پژوهشگران در بررسی حوادث به اهمیت نقش آنان در تحولات سیاسی و فکری تأکید فراوان می‌ورزند. به طور کلی قراء تابعی بر دو مبنای موضوع‌گیری در رخدادهای سیاسی و اجتماعی می‌پرداختند. یکی بر مبنای آموزه‌های دینی و دیگری بر مبنای وابستگی‌ها و تمایلات قبیله‌ای. قاریانی همچون مالک اشتر و قیس بن سعد همدانی، عمرو بن حمق خزاعی دارای تمایلات اعتقادی نیرومندتری بودند و قاریانی همچون عبدالله بن وهب راسبی که از پایگاه معتبر قبیله‌ای در اسلام بی‌بهره بودند تمایلات و رقابت‌های قبیله‌ای نیرومندتری در مواجهه با حاکمیت خلفای قریشی اعم از هاشمی یا اموی داشتند. بر این اساس با توجه به اینکه بیشتر رهبران خوارج همچون: نافع بن ازرق، عبیدالله بن ماحوز، عبیده بن هلال، قطری بن فجانه و پیروان آنان و خصوصاً تندروترین فرقه خارجی یعنی ازارقه از قبایل عرب بکر بن وائل و تمیم بر خاسته بودند و معتقد به شرط ندانستن «نسب قریشی» بودند می‌توان دریافت که در پس نفی شرط قریشی بودن در احراز مقام خلافت در صدد اثبات صلاحیت ماعدا یعنی بکر بن وائل و تمیم برای حکومت و خلافت و یا لاقلاً مشارکت در قدرت بودند، دو قبیله‌ای که ساکن در مناطق کرانه‌های فرات و اطراف حیره و نیز کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بودند و در حوادث و رخدادهای مربوط به عصر نبوت سهم و مشارکتی نداشتند و به این سبب پس از رحلت پیامبر^(ص) و شروع عصر خلافت از حیث موقعیت و جایگاه اجتماعی و سیاسی در مرتبه فروتری به نسبت قریش و اوس و خزرج و به طور کلی صحابه جای گرفته بودند و بر آن بودند به هر نحو ممکن موقعیت و جایگاه خود را در برابر صحابه و خصوصاً قریش که مهر خلافت به نام آنان حک شده بود، ارتقاء بخشند. بنابراین این شعار اولیه آنان یعنی «لا حکم الا لله» در حقیقت کنش بر ضد

حاکمیت قریش و نه صرفاً علی^(ع) را در خود نهفته داشت از این رو بود که بعدها خوارج با تمام توان و نیروی فکری و سیاسی و نظامی خود به مقابله با حاکمیت خلفای اموی و بعد عباسی که هر دو خاندان از قریش بودند پرداختند. اما به سبب آنکه نظریه و دیدگاه سیاسی آنان تند و افراطی بود با همه تلاش و کوششی که به کار بستند نه تنها در تحکیم و تقویت بیشتر موقعیت قبیله‌ای خود موفقیتی کسب نکردند بلکه عملاً از دایره امت اسلامی خارج شدند و به مقابله همه جانبه، نه تنها با خلفای اموی و عباسی که با امت اسلامی برخاستند چنین بینش و سیاستی را میان خوارج به ویژه می‌توان در موضع‌گیریهای افراطی فرقه ازارقه جستجو کرد. فرقه‌ای که از کشتن و کشتار مردم مخالف با عقاید خود حتی کشتن زنان و اطفال مسلمان به دلیل آنکه حکم آنان در دین حکم پدرانشان است رو گردان نبودند و آن را جایز می‌شمرد (برای اطلاعات بیشتر از مواضع افراطی ازارقه و نگرشهای فقهی آنان به دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل ازارقه مراجعه شود). اما پیش از پایان بردن این مطلب لازم است بر این نکته تأکید ورزیم که خوارج جایگاه و پایگاهی میان صحابه نداشتند و چنانکه گذشت باید پایگاه اجتماعی آنان را میان تابعین جست. تا آنجا که نگارنده به شرح حال خوارج اولیه در مآخذ اسلامی مراجعه کرده است جز نام سه تن از خوارج که نامشان در زمره صحابه ضبط شده است بقیه از تابعین بودند. آن سه تن عبارتند از: حر قوص بن زهیر سعدی، عبدالله بن وهب راسبی و یزید بن حصین بن نمیر مصری. برخی از شرح حال نویسان مسلمان، حر قوص را همان ذوالخو یصره تمیمی دانسته‌اند که در جنگ نهروان کشته شد. از تاریخ و چگونگی گرایش او به اسلام در منابع ذکری به میان نیامده است جز اینکه بنا به خبری در حدیبیه شرکت داشت (ر. ک: این حجر، ۱/۳۲۰). عبدالله بن وهب از تیره بنی راسب قبیله اُزد بود. هر چند عصر حیات پیامبر^(ص) را درک کرد اما به دیدار آن حضرت نائل نیامد و پس از شرکت در فتوحات و همراهی با علی^(ع) در جمل و صفین پس از حکمیت از آن حضرت جدا شد و به خوارج پیوست و سرانجام در نهروان کشته شد. او را به سبب کثرت عبادت و سجود «ذوالثنات» (دارای پینه در دست‌ها و زانوان) لقب داده بودند (ر. ک: همو، ۳/۹۵). یزید بن حصین بن نمیر را نیز گر چه برخی مورخان

از صحابه دانسته‌اند اما برخی دیگر در اینکه او فرزند حصین بن نمیر سکونی که از جانب یزید همراه با مسلم بن عقبه مری برای سرکوب قیام حره و عبدالله بن زبیر به مدینه و مکه اعزام شده بود، باشد، تردید روا داشته‌اند. اما مسلم است که فرزند حصین بن نمیر از مردان سیاسی نیمه دوم هجری نمی‌توانست از صحابه بوده باشد (ر.ک: همو، ۶۵۴/۳).

نتیجه گیری

خاستگاه سیاسی - فکری و ماهیت اجتماعی خوارج چنانکه باید و شاید مورد بررسی و تحلیل دقیق و جدی قرار نگرفته است. اما منابع روایی و کتابی اسلامی مسلم می‌دارد که خوارج نه در سپاه شام که در سپاه عراق و به طور کلی میان قبایل عربی که قرن‌ها پیش از ظهور اسلام در قلمرو سیاسی و فرهنگی دولت ساسانی می‌زیستند پدید آمد. چهار فرضیه در خصوص خاستگاه سیاسی - فکری و ماهیت اجتماعی خوارج قابل طرح و بررسی است. اول: آموزه‌های مندرج در قرآن سنت پیامبر^(ص)، که طبقه قراء نقش اصلی را در پیدایی آن داشتند. دوم: فکر و فرهنگ و ساختار قبیله‌ای اعراب بدوی. سوم: افکار و سنت‌های سیاسی - فکری غیر اسلامی همچون دین زرتشت، آیین مزدکی و فرهنگ ایرانی که بر فکر و ذهن قبایل عربی که ساکن در قلمرو سیاسی و فرهنگی دولت ساسانی می‌زیستند تاثیر عمیقی بر جای نهاده بود. چهارم: آمیزه و التقاطی از سه فرضیه پیش گفته.

به روش تحلیل محتوایی اخبار، روایات و منابع - و نه صرفاً به اتکاء و اعتماد به نقل آنها که ناظر به صورت بیرونی رویدادهاست - می‌توان گفت که فرضیه چهارم در تبیین خاستگاه سیاسی - فکری و ماهیت اجتماعی خوارج به صواب نزدیک‌تر و اطمینان بخش‌تر است زیرا، اولاً آموزه‌های اصیل اسلامی مندرج در قرآن و سنت رسول^(ص)، با اندیشه‌ها، موضع‌گیری‌های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی خوارج در تعارض ذاتی و ماهوی است. گذشته از این نام شخصیت‌های برجسته و شناخته شده قراء در زمره رهبران اولیه خوارج به چشم نمی‌خورد. ثانیاً اندیشه بنیادین خوارج که منکر حکومت و حاکمی تعیین شده از سوی امت بودند با فکر و فرهنگ سنت‌های قبیل‌های عرب،

خصوصاً بدویان که بر محور گزینش شیخ قبیله استوار بود هیچ قرابت و مشابهتی ندارد. ثالثاً صرف تمسک به افکار، فرهنگ و سنت‌های سیاسی - فکری غیراسلامی نمی‌توانست در فضای سیاسی - فکری و اجتماعی نوین، پویا و راهگشایی که اسلام پدید آورده بود جایی پیدا کند. بنابر این می‌توان گفت که خاستگاه سیاسی - فکری خوارج معجون و ترکیبی شگفت و پیچیده از سه جریان سیاسی - فکری ایرانی، عربی و اسلامی بود که میان قبایل ساکن در قلمرو یا مناطق مرزی دولت ساسانی با هویت فرهنگ عربی و متأثر از فرهنگ ایرانی از سویی و گرویده به اسلام به عنوان نیروی مسلط سیاسی و فکری از دیگر سو پدید آمد.

اینکه اندیشه خوارج، هم از میان قبایل ساکن در قلمرو سیاسی و فرهنگی ایرانی، همچون بکر بن وایل، تمیم و ازد نشئت گرفت و هم عمدتاً میان آنها گسترش یافت از دلایل اثبات مدعا و فرضیه فوق است.

منابع

- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الكامل فی التاریخ، به کوشش علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م.
- ابن بکری اندلسی، معجم ما استعجم، به کوشش مصطفی السقاء، قاهره، ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م.
- ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، ۱۳۲۸ق، دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلدون، مقدمه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفینسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰م.
- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش.
- اشعری، علی، مقالات الاسلامیین، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
- بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، استانبول، ۱۳۴۶ق/۱۹۲۸م.
- تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، انتشارات امیرکبیر.
- تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کتابخانه زوّار.
- دینوری ابوحنیفه، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ق.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه.
- عمّاره، محمد، خوارج، موسوعه الحضاره العربیه الاسلامیه، عماره، محمد، بیروت، الموسسه العربیه للدراسات و النشر، ۱۹۸۶م.
- قادری، حاتم، تحوّل مبانی مشروعیت خلافت، انتشارات بنیان، ۱۳۷۵ش.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- محمد جعفری حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.
- نصر بن مزاحم، وقعۀ صفین، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

واقدی محمدبن عمر، المغازی، به کوشش مارسدس جونز، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.

ولهاوزن ژولیس، الخوارج و الشیعه، ترجمه عبدالرحمان بدوی، کویت، ۱۹۷۶م.
هشام بن حکم، مثالب العرب، به کوشش نجاح الطایی، بیروت، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی